

آیه ۲۵۴

آیه و ترجمه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ترجمه :

۲۵۴ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید! پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقت‌های مادی سودی دارد)، و نه شفاعت، (زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود). و کافران، خود ستمگرند، (هم به خودشان ستم می‌کنند، هم به دیگران).

تفسیر :

انفاق یکی از مهم‌ترین اسباب نجات در قیامت!

به دنبال آیات گذشته که از قسمتی از سرگذشت امت‌های پیشین و جهاد و حکومت الهی و اختلافاتی که بعد از پیامبران داشتند، بحث می‌نمود، در این آیه روی سخن را به مسلمانان کرده و به یکی از وظائفی که سبب وحدت جامعه و تقویت حکومت و بنیه دفاعی و جهاد می‌شود اشاره می‌کند و می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید (یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم).

گرچه جمله مما رزقناکم (از آنچه به شما روزی داده‌ایم) مفهوم وسیعی دارد که هم انفاق‌های مالی واجب و مستحب را شامل می‌شود و هم انفاق‌های معنوی مانند علم و دانش و امور دیگر، ولی با توجه به تهدیدی که در ذیل آیه آمده، بعید نیست منظور، انفاق واجب یعنی زکات و مانند آن باشد، به علاوه، انفاق واجب است که بنیه بیت المال و حکومت راتقویت می‌کند، ضمناً از تعبیر به مما استفاده می‌شود که انفاق واجب همیشه بخشی از مال را در بر می‌گیرد نه همه آن را

مرحوم طبرسی در مجمع البیان، عمومیت آیه را نسبت به انفاقهای واجب و مستحب ترجیح می‌دهد معتقد است ذیل آیه مشتمل بر تهدیدی نیست بلکه خبر از حوادث وحشتناک روز قیامت می‌دهد.

ولی با توجه به آخرین جمله آیه که کافران را ظالمان می‌شمرد، اشاره‌ای است که ترک انفاق نوعی کفر و ظلم است و این جز در انفاقات واجب، تصور نمی‌شود.

سپس می‌افزاید: امروز که توانائی دارید انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خرید و فروش در آن است و نه رابطه دوستی و نه شفاعت (من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعة).

اشاره به اینکه راه‌های نجاتی که در دنیا از طرق مادی وجود دارد هیچکدام در آنجا نیست، نه بیع و معاملهای می‌توانید انجام دهید که سعادت و نجات از عذاب را برای خود بخريد و نه دوستیهای مادی این جهان که با سرمایه‌های خود کسب می‌کنید در آنجا نفعی به حال شما دارد زیرا آنها نیز به نوبه خود گرفتار اعمال خویشان و از خود به دیگری نمی‌پردازند و نه شفاعت در آنجا به حال شما سودی دارد زیرا شفاعت الهی در سایه کارهای الهی انجام می‌گیرد که انسان را شایسته شفاعت می‌کند و شما آن را انجام ندهاید و اما شفاعتهای مادی که با مال و ثروت در این دنیا قابل بدست آوردن است در آنجا وجود نخواهد داشت.

بنابراین شما با ترک انفاق و انباشتن اموال و بخل نسبت به دیگران تمام درهای نجات را به روی خود بسته‌اید.

و در پایان آیه می‌فرماید: کافران همان ظالمانند (و الکافرون هم

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۵۹

الظالمون).

اشاره به اینکه آنها که انفاق و زکات را ترک می‌کنند هم به خویشان ستم‌روا می‌دارند و هم به دیگران.

قرآن در این جمله می‌خواهد این حقیقت را روشن سازد که:

اولا - کافران به خود ستم می‌کنند زیرا با ترک انفاق واجب و سایر وظائف دینی و انسانی، خود را از بزرگترین سعادت‌ها محروم می‌سازند، و این اعمال آنها است که در آن جهان دامنشان را می‌گیرد و خداوند باره آنها ستمی نکرده است. ثانیاً - افراد کافر به اجتماعشان نیز ستم می‌کنند و اصولاً کفر

سرچشمه قساوت، سنگدلی، مادیگری و دنیا پرستی است و اینها همه سرچشمه های اصلی ظلم و ستم هستند. یادآوری این نکته نیز لازم است که کفر در این آیه به قرینه این که بعد از دستور انفاق واقع شده به معنی سرپیچی و گناه و تخلف از دستور خداست و استعمال کفر به این معنی در قرآن و احادیث اسلامی نظایر بسیار دارد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۰

آیه ۲۵۵

آیه و ترجمه

الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما في السموت و ما في الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموت والارض و لا یوده حفظهما و هو العلی العظیم

ترجمه :

۲۵۵ - هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند، هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد، (و لحظهای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی ماند)، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست، کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنابراین، شفاعت شفاعت کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعت اند، از مالکیت مطلقه اونمیکاهد). آنچه را در پیش روی آنها (بندگان) و پشت سرشان است می داند، (و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است). و کسی از علم او آگاه نمی گردد، جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است، و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان و نامحدود اوست). تخت (حکومت) او، آسمانها و زمین را در بر گرفته، و نگاهداری آن دو (آسمان و زمین)، او را خسته نمی کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست.

مقدمه:

آیه الکرسی یکی از مهمترین آیات قرآن

در اهمیت و فضیلت این آیه همین بس که از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که از ابی بن کعب سوال کرد و فرمود: کدام آیه برترین آیه کتاب الله است؟ عرض کرد: الله لا اله الا هو الحي القيوم، پیامبر

و فرمود: دانش بر تو گوارا باد، سوگند به کسی که جان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در دست او است این آیه دارای دو زبان و دو لب است که در پایه عرش الهی تسبیح و تقدیس خدا می گوید.

در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: سید القرآن البقرة و سید البقرة آیه الكرسي یا علی ان فیها لخمسين كلمة فی کل كلمة خمسون برکة: برگزیده قرآن سوره بقره و برگزیده بقره، آیه الكرسي است، در آن پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است.

و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: هر کس آیه الكرسي را یک بار بخواند، خداوند هزار امر ناخوش آیند از امور ناخوش آیند دنیا، و هزار امر ناخوش آیند از آخرت را از او بر طرف می کند که آسانترین ناخوش آیند دنیا، فقر، و آسانترین ناخوش آیند آخرت، عذاب قبر است.

روایات در فضیلت این آیه شریفه بسیار زیاد است و در کتب علمای شیعه و اهل سنت نقل شده است با دو حدیث دیگری از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) این بحث را پایان می دهیم، فرمود: اعطيت آیه الكرسي من کنز تحت العرش و لم یوتها نبی کان قبلی: آیه الكرسي از گنجی زیر عرش الهی به من داده شده است و به هیچ پیامبری قبل از من داده نشد.

در حدیث دیگری آمده است که دو برادر به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و عرض کردند برای تجارت به شام می رویم، به ما تعلیم دهید چه بگوییم (تا از شر اشرار مصون بمانیم) فرمود: هنگامی که به منزلگاهی رسیدید و نماز عشا را خواندید، موقعی که یکی از شما در بستر قرار می گیرد، تسبیح فاطمه زهرا (علیها السلام)

بگوید و سپس آیه الكرسي بخواند فانه محفوظ من کل شیء حتی یصبح: مسلماً او از همه چیز در امان خواهد بود تا صبح، سپس در ذیل این حدیث آمده است که در یکی از منزلگاهها دزدان قصد هجوم به آنها را داشتند اما هر چه تلاش کردند موفق نشدند.

به یقین این همه اهمیت که به آیه الکرسی داده شده است به خاطر محتوای مهم و برجسته آن است که ضمن تفسیر آن ملاحظه خواهیم کرد.

تفسیر :

مجموعه‌ای از صفات جمال و جلال او

ابتدا از ذات اقدس الهی و مساله توحید اسماء حسنی و صفات او شروع می‌کند، می‌فرماید: خداوند هیچ معبودی جز او نیست (الله لا اله الا هو).
الله نام مخصوص خداوند و به معنی ذاتی است که جامع همه صفات کمال و جلال و جمال است، او پدید آورنده جهان هستی است، به همین دلیل هیچ معبودی شایستگی پرستش جز او ندارد، و از آنجا که در معنی الله یگانگی افتاده است، جمله لا اله الا هو تاکید بر آن است.
سپس می‌افزاید: خداوندی که زنده و قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر عالم قائم به او هستند (الحی القيوم).
حی از ماده حیات به معنی زندگی است، و این واژه مانند هر صفت مشبیه دیگر دلالت بر دوام دارد و بدیهی است که حیات در خداوند حیات حقیقی است چرا که حیاتش عین ذات او است نه همچون موجودات زنده در عالم خلقت که حیات آنها عارضی است و لذا گاهی زنده‌اند و سپس می‌میرند، اما در خداوند چنین نیست، چنانکه در آیه ۵۸ سوره فرقان می‌خوانیم: و توکل علی الحی الذی لا

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۳

یموت، توکل بر ذات زنده‌های کن که هرگز نمی‌میرد. این از یکسو، از سوی دیگر حیات کامل، حیاتی است که آمیخته با مرگ نباشد، بنابراین حیات حقیقی حیات او است که از ازل تا ابد ادامه دارد اما حیات انسان، به خصوص در این جهان که آمیخته با مرگ است نمی‌تواند حیات حقیقی بوده باشد لذا در آیه ۶۴ سوره عنکبوت می‌خوانیم: و ماهذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخرة لهنی الحیوان زندگی این جهان بازیچه‌ای بیش نیست و زندگی حقیقی (از نظری) زندگی سراسری دیگر است! روی این دو جهت حیات و زندگی حقیقی مخصوص خدا است.

زنده بودن خداوند چه مفهومی دارد؟

در تعبیرات معمولی، موجود زنده به موجودی می‌گویند که دارای نمو - تغذیه - تولید مثل و جذب و دفع و احیانا دارای حس و حرکت باشد ولی باید به

این نکته توجه داشت که ممکن است افراد کوتاه بین حیات را در مورد خداوند نیز چنین فرض کنند با این که می دانیم او هیچ یک از این صفات را ندارد و این همان قیاسی است که بشر را درباره خداشناسی به اشتباه می اندازد، زیرا صفات خدا را با صفات خود مقایسه می کند.

ولی حیات به معنی وسیع و واقعی کلمه عبارت است از علم و قدرت بنابراین وجودی که دارای علم و قدرت بی پایان است حیات کامل دارد، حیات خداوند مجموعه علم و قدرت اوست و در حقیقت به واسطه علم و قدرت موجود زنده از غیر زنده تشخیص داده می شود، امانم و حرکت و تغذیه و تولید مثل از آثار موجوداتی است که ناقص و محدودند و دارای کمبودهایی هستند که بوسیله تغذیه و تولید مثل و حرکت آن را تامین می کنند، اما آن کس که کمبودی ندارد این امور هم درباره او مطرح نیست.

و اما قیوم صیغه مبالغه از ماده قیام است، به همین دلیل به وجودی گفته

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۴

می شود که قیام او به ذات او است، و قیام همه موجودات به او می باشد، و علاوه بر این قائم به تدبیر امور مخلوقات نیز می باشد.

روشن است که قیام به معنی ایستادن است و در گفتگوهای روزمره به هیئت مخصوصی گفته می شود که مثلاً انسان را به حالت عمودی بر زمین نشان می دهد، و از آنجا که این معنی درباره خداوند که از جسم و صفات جسمانی منزله است مفهومی ندارد، به معنی انجام کار خلقت و تدبیر و نگهداری است، زیرا هنگامی که انسان می خواهد کاری را انجام دهد بر می خیزد، آری او است که همه موجودات جهان را آفریده، و تدبیر و نگهداری و تربیت و پرورش آنها را به عهده گرفته است و به طور دائم و بدون هیچگونه وقفه قیام به این امور دارد.

از این بیان روشن می شود که قیوم در واقع، ریشه و اساس تمام صفات فعل الهی است (منظور از صفات فعل، صفاتی است که رابطه خدا را با موجودات جهان بیان می کند) مانند آفریدگار، روزی دهنده، زنده کننده، هدایت کننده، و مانند اینها، اوست که روزی می دهد، اوست که زنده می کند و اوست که می میراند و اوست که هدایت می کند بنابراین صفات خالق و رازق و هادی و محیی و ممیت، همه در وصف قیوم جمع اند.

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی مفهوم آن را محدود به قیام به امر خلقت

و یا فقط امر روزی دادن و مانند آن دانسته‌اند در واقع اشاره به یکی از مصداقهای قیام کرده‌اند در حالی که مفهوم آن گسترده است و همه آنها را شامل می‌شود، زیرا همانگونه که گفتیم به معنی کسی است که قائم به ذات است و دیگران قیام به او دارند و محتاج به اویند.

در حقیقت حی، تمام صفات الهی مانند علم و قدرت و سمیع و بصیر بودن و مانند آن را شامل می‌شود و قیوم، نیاز تمام موجودات را به اوبازگو می‌کند و لذا گفته‌اند این دو با هم اسم اعظم الهی است.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۵

سپس در ادامه آیه می‌افزاید: هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرامی‌گیرد و لحظهای از تدبیر جهان غافل نمی‌شود (لا تاخذه سنة و لانوم). سنة از ماده وسن به گفته بسیاری از مفسران به معنی سستی مخصوصی است که در آغاز خواب روی می‌دهد، یا به تعبیر دیگر به معنی خواب سبک است، و نوم به معنی خواب، یعنی حالتی است که قسمت عمده حواس انسان، از کار می‌افتد، در واقع، سنه خوابی است که به چشم عارض می‌شود، اما وقتی عمیق‌تر شد و به قلب عارض شد، نوم گفته می‌شود.

جمله لا تاخذه سنة و لا نوم تأکیدی است بر حی و قیوم بودن خداوند زیرا قیام کامل مطلق به تدبیر امور عالم هستی در صورتی است که حتی یک لحظه غفلت در آن نباشد، و لذا هر چیز که با اصل قیومیت خداوند سازگار نباشد، خود به خود از ساحت مقدس او، منتفی است حتی ضعیف‌ترین عاملی که موجب سستی در کار او باشد مانند خواب سبک که در ذات پاک او نیست.

اما اینکه چرا سنة بر نوم، مقدم داشته شده با اینکه قاعدتا فرد قوی‌تر راجلوتر ذکر می‌کنند، و سپس به فرد ضعیف اشاره می‌نمایند، به خاطر این است که از نظر ترتیب طبیعی نخست سنه (خواب سبک) دست می‌دهد و سپس عمیق‌تر شده تبدیل به نوم می‌گردد.

به هر حال این جمله، اشاره به این حقیقت است که فیض و لطف تدبیر خداوند دائمی است، و لحظه قطع نمی‌گردد، و همچون بندگان نیست که بر اثر خوابهای سبک و سنگین، یا عوامل دیگر غافل شود.

ضمناً تعبیر به لا تاخذه (او را نمی‌گیرد) در مورد خواب، تعبیر جالبی است که چگونگی تسلط خواب را بر انسان مجسم می‌سازد گوئی خواب همچون

موجود قوی پنجه‌ای است که انسان را در چنگال خود اسیر و گرفتار می‌سازد،

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۶

ناتوانی قوی‌ترین انسانها به هنگام بی‌تابی در برابر آن کاملاً محسوس است. سپس به مالکیت مطلقه خداوند اشاره کرده، می‌فرماید: برای او است آنچه در آسمانها و زمین است (له ما فی السموات و ما فی الارض). و این در واقع پنجمین وصف از اوصاف الهی است که در این آیه آمده، زیرا قبل از آن اشاره به توحید و حی و قیوم بودن، و عدم غلبه خواب بر ذات پاک او شده است.

در واقع این مالکیت، نتیجه همان قیومیت است زیرا هنگامی که قیام به امور عالم و تدبیر آنها و همچنین خالقیت مخصوص ذات او باشد، مالکیت همه چیز نیز از آن او است.

بنابراین آنچه انسان در اختیار دارد و از آن استفاده می‌کند، ملک حقیقی او نیست تنها چند روزی این امانت با شرائطی که از ناحیه مالک حقیقی تعیین شده به دست او سپرده شده و حق تصرف در آنها را دارد و به این ترتیب مالکان معمولی موظف‌اند شرائطی را که مالک حقیقی تعیین کرده کاملاً رعایت کنند و گرنه مالکیت آنها باطل و تصرفاتشان غیر مجاز است، این شرائط همان احکامی است که خداوند برای امور مالی و اقتصادی تعیین کرده است.

ناگفته پیداست توجه به این صفت که همه چیز مال خدا است اثر تربیتی مهمی در انسانها دارد، زیرا هنگامی که بدانند آنچه دارند از خودشان نیست و چند روزی به عنوان عاریت یا امانت به دست آنها سپرده شده این عقیده به طور مسلم، انسان را از تجاوز به حقوق دیگران و استثمار و احتکار و حرص و بخل و طمع باز می‌دارد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۷

در ششمین توصیف می‌فرماید: کیست که در نزد او جز به فرمانش شفاعت کند (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه).

این در واقع پاسخی است به ادعای واهی بت پرستان که می‌گفتند ما اینها (بتها) را به خاطر آن می‌پرستیم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند همان گونه که در آیه ۳ سوره زمر آمده است ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی.

در واقع با یک استفهام انکاری می‌گوید هیچ کس بدون فرمان خدانی تواند در پیشگاه او شفاعت کند، و این جمله نیز تأکیدی است بر قیومیت خداوند و مالکیت مطلقه او نسبت به تمامی موجودات عالم، یعنی اگر می‌بینید کسانی در پیشگاه خدا شفاعت می‌کنند (مانند انبیاء و اولیاء) دلیل بر آن نیست که آنها مالک چیزی هستند و استقلال در اثر دارند بلکه این مقام شفاعت را نیز خدا به آنها بخشیده، بنابراین شفاعت آنان، چون به فرمان خدا است دلیل دیگری بر قیومیت و مالکیت او محسوب می‌شود.

نکته :

شفاعت چیست؟

درباره شفاعت در جلد اول تفسیر ذیل آیه ۴۸ سوره بقره مشروحا بحث کرده‌ایم لذا در اینجا به اشاره‌ای کوتاه قناعت می‌کنیم. شفاعت عبارت است از کمک نمودن یک موجود قوی به موجود ضعیف‌تر تا بتواند به آسانی مراحل رشد خود را با موفقیت طی کند. البته معمولاً این کلمه (شفاعت) در مورد شفاعت از گناهکاران به کار میرود، اما مفهوم شفاعت به معنی وسیع‌تر تمام عوامل و انگیزه‌ها و اسباب عالم هستی را شامل می‌شود، مثلاً زمین و آب و هوا و نور آفتاب چهار عامل هستند که دانه گیاه را در رسیدن به مرحله یک درخت یا یک گیاه کامل شفاعت و هدایت می‌کند، اگر شفاعت را در آیه

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۸

فوق به این معنی وسیع بگیریم نتیجه این می‌شود که وجود عوامل و اسباب مختلف عالم هستی هرگز مالکیت مطلقه خداوند را محدود نمی‌کند و چیزی از آن نمی‌کاهد زیرا تاثیر همه این اسباب به فرمان او است و در حقیقت نشانهای از قیومیت و مالکیت او می‌باشد. اما بعضی چنین می‌پندارند که عنوان شفاعت در مفاهیم مذهبی شبیه یک نوع توصیه‌های بی دلیل اجتماعی و به اصطلاح پارتی بازی است و مفهوم آن این است که افراد آنچه می‌توانند گناه کنند، هنگامی که از فرق تا قدم آلوده شدند دست به دامن شفیعی زنند و بگویند:

آن دم که مردمان به شفیعی زنند دست

مائیم و دست و دامن اولاد فاطمه!

ولی نه این ایراد کنندگان منطق دین را در مساله شفاعت در یافته‌اند و نه آن دسته از گنهکاران جسور و بی پروا، زیرا همانطور که در بالا اشاره شد شفاعت که به وسیله بندگان خاص خدا انجام می‌گیرد همانند شفاعت تکوینی است که به وسیله عوامل طبیعی صورت می‌گیرد یعنی همانطور که اگر در درون یک دانه گیاه عامل حیات و سلول زنده وجود نداشته باشد تابش هزاران سال آفتاب و یا وزش نسیم و ریزش قطرات حیاتبخش باران هیچگونه تاثیری در نمو و رشد آن نخواهد کرد، شفاعت اولیای خدا نیز برای افراد نالایق بی اثر است، یعنی اصولاً آنها برای اینگونه اشخاص شفاعتی نخواهند داشت. شفاعت نیازمند به یک نوع ارتباط معنوی میان شفاعت کننده و شفاعت شونده است و به این ترتیب کسی که امید شفاعت را دارد موظف است در این جهان ارتباط معنوی با شخصی که انتظار دارد از او شفاعت کند برقرار سازد و این ارتباط در حقیقت یک نوع وسیله تربیت برای شفاعت شونده خواهد بود که او را به افکار و اعمال و مکتب شخص شفاعت کننده نزدیک می‌کند و در نتیجه شایسته شفاعت می‌شود و به این ترتیب شفاعت یک عامل تربیت است نه یک وسیله

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۹

پارتی بازی و فرار از زیر بار مسئولیت و از اینجا روشن می‌شود که شفاعت تغییری در اراده پروردگار نسبت به گناهکار نمی‌دهد، بلکه این گناهکار است که با ارتباط معنوی با شفاعت کننده نوعی تکامل و پرورش می‌یابد و به سرحدی می‌رسد که شایسته عفو خدا می‌گردد (دقت کنید!).

با این اشاره به دنباله تفسیر آیه باز می‌گردیم.

در هفتمین توصیف می‌فرماید: آنچه را پیش روی آنها (بندگان) و پشت سر آنها است می‌داند و از گذشته و آینده آنان آگاه است (یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم).

در واقع، این جمله دلیلی است بر آنچه در جمله قبل پیرامون شفاعت آمده بود، یعنی خداوند از گذشته و آینده شفیعان آگاه است و آنچه بر خود آنها نیز پنهان است می‌داند بنابراین آنها نمیتوانند موضوع تازه‌ای درباره کسانی که می‌خواهند از آنها شفاعت کنند به پیشگاه خدا عرضه‌دارند تا توجه او را به شفاعت شدگان جلب کنند.

توضیح اینکه: در شفاعت‌های معمولی، شفاعت کننده از یکی از دو طریق وارد می‌شود، یا اطلاعاتی درباره شایستگی و لیاقت شفاعت‌شونده در اختیار آن شخص بزرگ می‌گذارد، و از وی می‌خواهد که در حکمش تجدید نظر کند، یا رابطه شفاعت شونده را با شفاعت کننده بیان می‌دارد تا به خاطر علاقه‌ای که این شخص بزرگ به شفاعت کننده دارد، حکمش را تغییر دهد روشن است که هر یک از این دو موضوع، فرع بر این است که شفاعت کننده اطلاعاتی داشته باشد که نزد شخصی که در پیشگاه او شفاعت می‌کند وجود نداشته باشد اما اگر او احاطه کامل علمی به همه چیز و همه کس داشته باشد، هیچ کس نمی‌تواند نزد او برای کسی شفاعت کند، زیرا هم لیاقت‌های افراد را می‌داند و هم ارتباط آنها را با یکدیگر، بنابراین تنها با اذن او شفاعت صحیح است.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۰

اینها همه در صورتی است که ضمیر در ما بین ایدیه‌م و ما خلفهم به شفیعان یا شفاعت شدگان برگردد، ولی این احتمال نیز داده شده است که بازگشت ضمیر به تمام موجودات عاقل که در آسمانها و زمین قرار دارند باشد که در ضمن به جمله ((له ما فی السموات و ما فی الارض)) آمده بود، و تاکید است به قدرت کامله پروردگار بر همه چیز و عدم توانائی دیگران، زیرا آن کسی که از گذشته و آینده خود بی‌خبر است و از غیب آسمانها و زمین آگاهی ندارد، قدرتش بسیار محدود است، به عکس کسی که از همه چیز در هر عصر و زمان در گذشته و آینده آگاه است قدرتش بی‌پایان می‌باشد و به همین دلیل هر کاری حتی شفاعت باید به فرمان او صورت گیرد.

و به این ترتیب میان هر دو معنی می‌توان جمع کرد.

در اینکه منظور از ما بین ایدیه‌م و ما خلفهم چیست؟ مفسران احتمالات متعددی داده‌اند، بعضی گفته‌اند منظور از ما بین ایدیه‌م، امور دنیا است که در پیش روی انسان قرار دارد، و ما خلفهم به معنی امور آخرت است که پشت سر انسان می‌باشد و بعضی به عکس معنی کرده‌اند.

بعضی نیز آن را اشاره به اجل انسان، یا اعمال خیر و شر او دانسته‌اند و یا اموری را که می‌دانند و نمی‌دانند.

اما با مراجعه به آیات قرآن استفاده می‌شود که این دو تعبیر در بعضی از موارد در مورد مکان به کار رفته مانند آیه ۱۷ سوره اعراف که از قول شیطان نقل می‌کند لاتینهم من بین ایدیه‌م و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم: من

از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و چپ به سراغ آنها می‌روم واضح است که در اینجا این دو تعبیر ناظر به مکان است، ولذا چپ و راست را نیز اضافه کرده است.

و گاه به معنی قبل و بعد زمانی است، مانند آنچه در آیه ۱۷۰ سوره آل عمران

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۱

آمده، می‌فرماید: و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم: شهیدان راه خدا به کسانی که هنوز پشت سر آنها قرار دارند و به آنان ملحق نشده‌اند بشارت می‌دهند روشن است که در اینجا ناظر به زمان است.

ولی در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به معنی جامعی بوده باشد که هر دو را در برگیرد، یعنی خداوند آنچه در گذشته و آینده بوده و هست و همچنین آنچه در پیش روی مردم قرار دارد و از آن آگاه است و آنچه در پشت سر آنها است و از آنان پوشیده و پنهان است، همه را می‌داند و از همه آگاه است، و به این ترتیب پهنه زمان و مکان، همه در پیشگاه علم او روشن است، پس هر کار - حتی شفاعت - باید به اذن او باشد.

در هشتمین توصیف، می‌فرماید: آنها جز به مقداری که او بخواهد احاطه به علم او ندارند و تنها بخش کوچکی از علوم را که مصلحت دانسته در اختیار دیگران گذارده است (و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء).

و به این ترتیب علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان او است. این جمله نیز در حقیقت تأکیدی است بر جمله سابق، در جهت محدود بودن علم شفیعان در برابر علم پروردگار، زیرا آنها احاطه به معلومات خداوند ندارند، و تنها به آن مقدار که او اراده کند باخبر می‌شوند. از این جمله دو نکته دیگر نیز استفاده می‌شود: نخست اینکه هیچ کس از خود علمی ندارد و تمام علوم و دانشهای بشری از ناحیه خدا است. او است که تدریجاً پرده از اسرار حیرت انگیز جهان آفرینش بر می‌دارد و حقایق جدیدی را در اختیار انسانها می‌گذارد، و معلومات آنان را گسترش می‌بخشد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۲

دیگر اینکه: خداوند ممکن است بعضی از علوم پنهان و اسرار غیب را در اختیار کسانی که می‌خواهد قرار دهد، و بنابراین پاسخی است به آنها که تصور می‌کنند علم غیب برای بشر غیر ممکن است، و نیز تفسیری است برای آیاتی که

نفی علم غیب از بشر می کند، یعنی انسان ذاتاً چیزی از اسرار غیب نمی داند مگر به مقداری که خدا بخواهد، و به او تعلیم دهد (توضیح بیشتر و مشروح تر درباره این موضوع به خواست خدا، ذیل آیات مربوط به علم غیب مخصوصاً آیه ۲۶ سوره جن خواهد آمد).

تعبیر به لا یحیطون نیز اشاره لطیفی است به حقیقت علم که آن یک نوع احاطه است.

در نهمین و دهمین توصیف، می فرماید: کرسی (حکومت) او آسمانها و زمین را در بر گرفته و حفظ و نگهداری آسمان و زمین برای او گران نیست (وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما).

و در یازدهمین و دوازدهمین، توصیف می گوید: و او است بلند مرتبه و با عظمت (و هو العلی العظیم).

نکته ها

۱ - منظور از عرش و کرسی چیست؟

کرسی از نظر ریشه لغوی از کرس (بر وزن ارث) گرفته شده که به معنی اصل و اساس می باشد و گاهی نیز به هر چیزی که بهم پیوسته و ترکیب شده است گفته می شود و به همین جهت به تختهای کوتاه کرسی می گویند و نقطه مقابل آن عرش است که به معنی چیز مسقف یا خودسقف و یا تخت پایه بلند می آید.

و از آنجا که استاد و معلم به هنگام تدریس و تعلیم بر کرسی می نشیند گاهی کلمه کرسی کنایه از علم می باشد و نظر به اینکه کرسی تحت اختیار و زیر نفوذ

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۳

وسیطره انسان است گاهی به صورت کنایه از حکومت و قدرت و فرمانروائی بر منطقه ای به کار می رود.

در آیه بالا می خوانیم که کرسی خداوند همه آسمانها و زمین را در بر می گیرد، کرسی در اینجا به چند معنی می تواند باشد:

الف: منطقه قلمرو حکومت - یعنی خداوند بر همه آسمانها و زمین حکومت می کند و منطقه نفوذ او همه جا را در بر گرفته و به این ترتیب کرسی خداوند مجموعه عالم ماده اعم از زمین و ستارگان و کهکشانها و سحابیها است.

طبیعی است که عرش طبق این معنی باید مرحله ای بالاتر و عالی تر از جهان ماده بوده باشد (زیرا گفتیم عرش در لغت به معنی سقف و سایه بان و

تخته‌های پایه بلند است به عکس کرسی) و در این صورت معنی عرش عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماوراء طبیعت خواهد بود البته این در صورتی است که عرش و کرسی در مقابل هم قرار گیرند که یکی به معنی عالم ماده و طبیعت و دیگری به معنی عالم ماوراء طبیعت است ولی چنانکه در ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف خواهد آمد عرش معانی دیگری نیز دارد و مخصوصاً اگر در مقابل کرسی ذکر نشود ممکن است به معنی مجموع عالم هستی بوده باشد.

ب: منطقه نفوذ علم - یعنی علم خداوند به جمیع آسمانها و زمین احاطه دارد و چیزی از قلمرو نفوذ علم او بیرون نیست زیرا همانطور که گفتیم کرسی گاهی کنایه از علم می باشد. در روایات متعددی نیز روی این معنی تکیه شده است از جمله حفص بن غیاث از امام صادق (علیه السلام)، نقل می کند که از آن حضرت پرسیدم: منظور از وسع کرسیه السموات و الارض چیست؟ فرمود: منظور علم او است.

ج: موجودی وسیعتر از تمام آسمانها و زمین - که از هر سو آنها را احاطه

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۴

کرده است و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود: کرسی خداوند همه آسمانها و زمین را در بر گرفته و آنها را احاطه کرده است.

در حدیثی از امیر مومنان علی (علیه السلام) این تفسیر نقل شده آنجا که می فرماید: الکرسی محیط بالسموات و الارض و ما بینهما و ما تحت الثری.

کرسی احاطه به زمین و آسمانها و آنچه ما بین آنها و آنچه در زیر اعماق زمین قرار گرفته است دارد.

حتی از پاره‌های از روایات استفاده می شود که کرسی به مراتب از آسمانها و زمین وسیع تر است بطوری که مجموعه آنها در برابر کرسی همچون حلقه‌ای است که در وسط بیابانی قرار داشته باشد از جمله از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ما السموات و الارض عند الکرسی الا کحلقة خاتم فی فلاة و ما الکرسی عند العرش الا کحلقة فی فلاة آسمانها و زمین در برابر کرسی همچون حلقه انگشتی است در وسط یک بیابان و کرسی در برابر عرش همچون حلقه‌ای است در وسط یک بیابان) البته معنی اول و دوم کاملاً مفهوم و روشن است ولی معنی سوم چیزی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است از آن پرده بردارد زیرا وجود چنان عالمی که آسمانها و زمین را در بر گرفته باشد و به مراتب وسیع تر از جهان ما باشد هنوز از طرق متداول علمی

اثبات نشده است، در عین حال هیچگونه دلیلی بر نفی آن نیز در دست نیست، بلکه همه دانشمندان معترفاند که وسعت آسمان و زمین در نظر ما با پیشرفت وسائل و ابزار مطالعات نجومی روز به روز بیشتر می شود و هیچ کس نمی تواند ادعا کند که وسعت عالم هستی به همین اندازه است که علم امروز موفق به کشف آن شده است بلکه به احتمال قوی عوالم بی شمار دیگری وجود دارد که از قلمرو دید وسائل امروز ما بیرون است.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۵

ناگفته نماند که تفسیرهای سه گانه بالا هیچ منافاتی با هم ندارد و جمله وسع کرسیه السموات و الارض می تواند هم اشاره به نفوذ حکومت مطلقه و قدرت پروردگار در آسمانها و زمین باشد و هم نفوذ علمی او و هم جهانی وسیع تر از این جهان که آسمان و زمین را در بر گرفته است. و در هر صورت این جمله، جمله های ما قبل آیه را که درباره وسعت علم پروردگار بود تکمیل می کند.

نتیجه این که حکومت و قدرت پروردگار همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و کرسی علم و دانش او به همه این عوالم احاطه دارد و چیزی از قلمرو حکومت و نفوذ علمی او بیرون نیست.

در جمله و لا یوده حفظهما - یوده در اصل از ریشه اود بر وزن قول به معنی ثقل و سنگینی می باشد - یعنی حفظ آسمانها و زمین برای خداوند هیچگونه سنگینی و مشقتی ندارد. زیرا او همانند مخلوقات و بندگان خود نیست که قدرتشان محدود باشد و گاهی از نگهداری چیزی خسته و ناتوان شوند قدرت او نامحدود است و برای یک قدرت نامحدود اصولا سنگینی و سبکی، مشقت و آسانی مفهومی ندارد این مفاهیم همه در مورد قدرتهای محدود صدق می کند!

از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که ضمیر یوده به خداوند بر می گردد جمله های سابق آیه و جمله بعد نیز گواه بر این معنی است زیرا ضمائر آنها نیز همه بازگشت به خداوند می کند بنابراین احتمال بازگشت ضمیر به کرسی به این معنی که حفظ آسمانها و زمین برای کرسی سنگین و ثقیل نیست بسیار ضعیف به نظر می رسد.

جمله و هو العلی العظیم در حقیقت دلیلی برای جمله های سابق است، یعنی خداوندی که برتر و بالاتر از شبیه و شریک و هر گونه کمبود و عیب و نقصان

است، و خداوندی که عظیم و بزرگ است و بی‌نهایت است هیچ کاری برای او مشکل نیست و هیچ‌گاه از اداره و تدبیر جهان هستی خسته و ناتوان و غافل و بیخبر

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۶

نمی‌گردد و علم او به همه چیز احاطه دارد.

۲- آیا آیه الكرسي همین یک آیه است؟

آیا آیه الكرسي فقط همین یک آیه است که در بالا گفته شد که از الله لا اله الا هو شروع می‌شود، و به هو العلی العظیم ختم می‌گردد، یا اینکه دو آیه بعد نیز جزء آن است، بنابراین اگر در جایی مثل نماز لیلة الدفن دستور داده شده آیه الكرسي بخوانند، باید هر سه آیه خوانده شود.

قرائنی در دست است که نشان می‌دهد، همان یک آیه است.

۱- تمام روایاتی که در فضیلت آن وارد شده و از آن تعبیر به آیه الكرسي کرده همه نشان می‌دهد که یک آیه بیش نیست.

۲- تعبیر به کرسی فقط در همان آیه اول است و نامگذاری به آیه الكرسي نیز مربوط به همین آیه است.

۳- در بعضی از احادیث به همین معنی تصریح شده مانند حدیثی که در امالی شیخ از امیر مومنان علی (علیه السلام) نقل شده است که ضمن بیان فضیلت آیه الكرسي از الله لا اله الا هو شروع فرمود تا و هو العلی العظیم.

۴- در مستدرک سفینه البحار، از مجمع نقل می‌کند و آیه الكرسي معروفة و هی الی قوله و هو العلی العظیم آیه الكرسي معروف است و آن تا و هو العلی العظیم است.

۵- در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می‌خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسی که چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الكرسي و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر بقره را بخواند، هرگز ناخوشایندی در خودش و مالش نمی‌بیند و شیطان به او نزدیک نمی‌شود، و قرآن را فراموش نمی‌کند.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۷

از این تعبیر نیز استفاده می‌شود که آیه الكرسي یک آیه است.

۶- در بعضی از روایات وارد شده که آیه الكرسي پنجاه کلمه است و در هر

کلمه‌ای پنجاه برکت است شمارش کلمات آیه نیز نشان می‌دهد که تاو هو العلی العظیم پنجاه کلمه است. آری در بعضی از روایات دستور داده شده است که تا هم فیها خالدون بخواند، بی آنکه عنوان آیه الكرسي، مطرح باشد. به هر حال آنچه از قرائن بالا استفاده می‌شود این است که آیه الكرسي یک آیه بیشتر نیست.

۳- دلیل اهمیت آیه الكرسي

اهمیت فوق العاده آیه الكرسي از این نظر است که مجموعه‌ای از معارف اسلامی و صفات خداوند اعم از صفات ذات و فعل، مخصوصاً مساله توحید در ابعاد مختلف را در بر گرفته، این اوصاف که به دوازده بخش بالغ می‌شود و هر کدام می‌تواند ناظر به یکی از مسائل تربیتی انسان باشد قابل دقت است و به گفته ابو الفتوح رازی هر یک از این صفات، یکی از مذاهب باطله را نفی می‌کند (و به این ترتیب، دوازده تفکر باطل و نادرست به وسیله آن اصلاح می‌شود).

